

نشانه‌های روشنفکری حکیم ناصر خسرو قبادیانی در دیوان قصاید

دکتر عبدالحسن فرزاد - دانشیار و عضو هیأت علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
مرتضی هادیان - دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد واحد تهران جنوب

چکیده

تاریخ روشنفکری غرب بر پایه اومانیزم، خردورزی و رواداری از دوران رنسانس آغاز شد. روشنفکری جریانی فکری بود که در سایه ناسازگاری میان نیازها و حقوق طبیعی انسان در برابر سلطه اندیشه کلیسایی و حاکمیت مطلقه شاهان روی داد.

در این نوشتار برآنیم که با بیان شالوده‌های روشنفکری در تاریخ اندیشه غرب و ویژگی روشنفکر، اندیشه‌های روشنگر حکیم ناصر خسرو را در زمینه تاریخ سیاسی - اجتماعی ایران آن روزگار بررسی کنیم، تا اندیشه روشن و ویژگیهای روشنفکری او در سروده‌هایش و همچنین جایگاه فکری و خدمات سیاسی - اجتماعی این سخن‌سرای روشنگر در تاریخ ایران بیش‌از پیش آشکار شود.

ناصر خسرو روشنفکری است که نیمه دوم زندگی‌اش با چیرگی سیاسی سلجوقیان و حاکمیت دینی خلافت عباسی همزمان بود. ناصر خسرو اوضاع اجتماعی و سیاسی روزگارش را به درستی دریافته و همواره بر آن بود که برای برونرفت از آن اوضاع ناخوشایند، اندیشه‌های روشنگرش را طرح کند.

۱- درآمد

در پرتو بالندگی اندیشه‌ها و افزایش نیازها و گسترش حقوق انسانی در جوامع، جریان روشنفکری رخ می‌دهد و کسانی به نام روشنفکر پیش‌برنده آن جریان هستند که در برابر اوضاع سیاسی و فرهنگی و نیز آینده جامعه خود حساسیت و احساس مسئولیت بیشتری دارند و می‌کوشند آرمان «آزادی» را با ارائه اندیشه‌ها و ایده‌هایشان محقق سازند.

ایران سرزمینی بوده است جای‌گرفته میان سرزمین یونانیان، امپراتوری روم، بیابانهای عرب‌نشین و ملت‌های

● آموزه کلیسای قرون وسطی، باور به گناهکاری ذاتی انسان بود. در این آیین، انسان باید عمر خود را یکسره به تاوان گناه نخستین، تباه می‌ساخت. شرارت و بدی انسان تا آنجا بود که حتی نمی‌توانست خود به درگاه خداوند روی آورد و بخشوده شدن گناهانش را بخواهد. از این رو، کلیسا خود را واسطه میان خدا و انسان می‌دانست و به فروش آمرزشنامه برای پاک شدن از گناه دست می‌زد. اومانیسیم نمی‌خواست نفس را پلید به‌شمار آورد. کلیسای قرون وسطی بر این باور بود که انسان جز برای درد و رنج کشیدن و دادن تاوان گناه نخستین در زندگی و دنیای پست ساخته نشده است و باید خود را وقف عبادت صرف و پارسایی کند. کلیسا اگر لذت جسمانی را برای انسان مجاز می‌شمرد، به آن دلیل بود که او را دارای طبیعتی ضعیف می‌دانست. اومانیستها لذت بردن از زندگی و مواهب این جهانی را مغایر با روح و خرد نمی‌دانستند، بلکه آنرا برای انسان لازم می‌شمردند.

آسیای مرکزی که در تاریخ خود از هر سه متحمل شکست نظامی شده؛ هخامنشیان در برابر اسکندر مقدونی، ساسانیان در برابر اعراب و سلسله‌های نیمه مستقل ایرانی تازه پا گرفته در برابر ترکان آسیای مرکزی شکست یافتند و رنج و آسیبهای بسیار دیدند و سپس تازش مغول، ایران را به ویرانه‌ای بدل کرد. همه آنها برای سده‌ها بر ایرانیان فرمان راندند، حقوق انسان را پایمال کردند و سختگیریهای سیاسی و اجتماعی‌شان مانع هرگونه آزادی و تنوع فکری بود. با توجه به پیامدهای کمرشکن اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی شکستها، رسیدن به «آزادی» و «عدالت» از دیرباز آرزوی ایرانیان بوده و در فرهنگ و اندیشه ایرانی آشکارا نمود یافته است.

ناصرخسرو و روشنفکری است که اندیشه‌اش متأثر از خردگرایی در دوران حکومتهای نیمه مستقل ایرانی است. او اوضاع اجتماعی و سیاسی روزگارش را به درستی دریافته و بر آن بود که برای برونرفت از آن اوضاع ناخوشایند، اندیشه‌های روشنگرش را طرح کند.

در این نوشتار، پس از بیان مبانی روشنفکری در تاریخ اندیشه غرب و ویژگیهای روشنفکر، اندیشه‌های روشنگر حکیم ناصرخسرو را در زمینه تاریخ سیاسی - اجتماعی ایران در آن روزگار بررسی می‌کنیم تا اندیشه روشن و ویژگیهای روشنفکری که در شخصیت ناصرخسرو تکوین یافته و همچنین راهکارهایی که او با هدف رهایی از اوضاع نامطلوب روزگارش به دست داده است روشن شود و نیز جایگاه فکری، خدمات سیاسی - اجتماعی و تأثیر فکری این شاعر روشنفکر در تاریخ ایران برای مخاطب آشکار گردد.

روش پژوهش در اینجا تبیینی - تحلیلی است و با تحلیل شواهد، درون متنی انجام شده است. برای این کار، نخست با رجوع به منابع و آثار ترجمه شده نویسندگان غربی به تعریف مبانی و ویژگیهای روشنفکر پرداخته، سپس اوضاع سیاسی - اجتماعی و فرهنگی ایران در روزگار غزنویان و سلجوقیان را نمایانده و در پایان، به بررسی دیدگاههای سیاسی و فرهنگی ناصرخسرو در بستر تاریخ نشستیم.

درباره اندیشه ناصرخسرو، آثاری چند در دست است: اسلامی ندوشن، محمدعلی (۱۳۵۵)؛ پیوند شعر و فکر نزد ناصرخسرو؛ در مجموعه مقاله‌های یادنامه ناصرخسرو؛ انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد (دانشکده ادبیات و علوم انسانی)، فرزاد، عبدالحسین (۱۳۸۴)؛ نقد و بررسی اندیشه خردگرایی و آزاداندیشی در شعر مبتنی شاعر عرب و ناصرخسرو قبادیانی، مجله علمی پژوهشی شناخت؛ شماره ۴۵ و ۴۶ بهار و تابستان و... اما در این نوشتار با تبیین اندیشه روشنفکری در تاریخ تفکر غرب و ویژگیهای روشنفکر از دیدگاه اندیشمندان معاصر، با رویکردی بینارشته‌ای و تازه به عقاید شاعر ایرانی پرداخته شده است.

۲- تعاریف، مفاهیم نظری و تاریخی

۲-۱- تعریف روشنفکر

اوضاع متفاوت زمانی و مکانی، رسالت روشنفکران را تعیین می‌کند و مانعی است در راه رسیدن به تعریفی با مصداق معین و مشخص. در کتابها به تعاریفی گوناگون از روشنفکر برمی‌خوریم که هر یک مصداقی است از مصداق روشنفکر^۱. در اینجا کوشیده‌ایم تعریفی کلی و کارکردی از روشنفکر به دست دهیم؛ کاری که امیدواریم سودمند افتد.

روشنفکر کسی است که خود را در برابر سه نیروی نظام سیاسی، اقتصادی و فرهنگی می‌بیند و به تعدیل سرکشی قدرتی که هر یک از آنها در ذات خود دارد، می‌پردازد. این کار در صورتی به کار روشنفکری تبدیل می‌شود که در دفاع از حقوق مادی و معنوی انسان - در مفهوم کلی آن - باشد. از این دیدگاه، روشنفکران کسانی هستند که: بر پایه اصول جهانی عمل می‌کنند؛ اصولی که طبق آنها همه انسانها حق دارند از قدرتهای دنیوی یا از ملتها بخواهند معیارهای شایسته آزادی و عدالت را پاس بدارند؛ و اینکه با جسارت بر نادیده گرفته شدن عمدی یا غیرعمدی این معیارها شهادت دهند و با زیر پا نهادن آنها به مبارزه برخیزند. (ادوارد سعید، ۱۳۸۳: ۳۱)

روشنفکر در برابر نظام سیاسی و اقتصادی، معترض و منتقدی است برای تحقق بخشیدن به آزادی و برابری و در برابر نظام فرهنگی، پرسشگر است؛ پرسشگر درباره آنچه فکر و روح آدمی را مسخ کرده و مانع زیستن استوار بر خرد می‌شود. گرامشی^۲ کسانی را روشنفکر می‌نامد که «در نظم دادن به دستاوردهای فرهنگی جامعه (در زمینه تولید، توزیع و انتظام دانایی) نقش اصلی دارند.» (احمدی، ۱۳۸۷: ۱۰۲)

۲-۲- مبانی روشنفکری

روشنفکری را جنبشی در تاریخ اندیشه غرب دانسته‌اند و اومانیسیم را مصداق روشنگری و روشنفکری. در اینجا به مهمترین مؤلفه‌های اومانیسیم و سپس به دیگر مقوله‌های وابسته به اومانیسیم - که از مبانی روشنفکری شمرده می‌شود- خواهیم پرداخت:

۲-۲-۱- اومانیسیم^۳

اومانیسیم، منادی آزادی و واگذاری حقوق مادی و معنوی انسان به او بود؛ اندیشه‌ای که نظامهای سیاسی و دینی کلیسایی، با یکسویه‌نگری و مطلق‌اندیشی، آنرا نادیده می‌گرفتند. اومانیسیم - جنبش روشنفکری - واکنشی در برابر تفتیش عقاید و محاکمه آزاداندیشان و آوردگان اندیشه‌های تازه بود و می‌کوشید با بیان اندیشه‌های نو، حقوق طبیعی پایمال شده انسان را به وی بازگرداند.

- اومانیسیم در برابر جمع‌گرایی نظام سیاسی و دینی مسیحی که در آن حقوق خصوصی و نیازهای فردی نادیده گرفته می‌شد، بر فردگرایی و اصالت انسان تأکید می‌کرد. فردگرایی بدان مفهوم نیست که جنبه اجتماعی زندگی بشر نادیده گرفته شود؛ بلکه باور به ارزش والای فرد و باور به حقوق و آزادیهای فردی، حق مالکیت و تأمین جانی و مالی انسان که ریشه در قانون طبیعی یا حقوق دارد، در فردگرایی متبلور است. انسانگرایی، در دوران رنسانس که به حقوق خصوصی انسان بیشتر بها می‌داد، پا گرفت.

● جنبش روشنفکری یا هر حرکت روشنفکرانه برپایه و در چارچوب خردورزی شکل می‌گیرد. بی‌درنظر گرفتن این مؤلفه، نمی‌توان تصویری از روشنفکر و کار روشنفکرانه داشت. عقل، راهنمای ما به واقع‌بینی و واقع‌گرایی (رنالیسم) است. عقل که واقع‌نماست، شناختی به انسان می‌بخشد که او را از گرفتار شدن در دام توهم و ایدئالیسم می‌رهاند و وی را به حقایق نزدیک می‌کند. اندیشه‌های جزمی که ادعای «دستیابی به حقیقت مطلق» دارد، انسان را از واقعیات دور و دورتر می‌کند. اما عقل با آگاه بودنش به محدودیتهای شناختی خود «نزدیک شدن به حقیقت» را جانشین «دستیابی به حقیقت مطلق» می‌کند و همه اندیشه‌های جزمی را با این اصل به چالش می‌کشد.

جنبش فلسفی و ادبی اومانیسم که در نیمه دوم سده چهاردهم میلادی از دولتشهرهای ایتالیا آغاز و به دیگر کشورهای اروپا کشیده شد، «در واقع به دنبال تلاش در راه ترک فرهنگ سنتی بود؛ فرهنگی که در قرون وسطی شکل گرفته بود و خودسامانی انسان را دشوار می‌ساخت و از بین می‌برد.» (ارتگای کاست، ۱۳۷۶: ۸۶). بی‌گمان، جنبش اومانیستی جنبشی در راستای این جهانی کردن بوده است. در چارچوب اندیشه «این جهانی کردن» به نیازهای معقول دنیوی و طبیعی آدمی توجه ویژه شده است، اما این «به معنای بی‌حرمتی به ارزشهای سنتی نیست؛ بلکه گرایش روح انسان به تفحص درباره خودش و یافتن رابطه‌ای ضرور میان مذهب و ارزشهای آن است. هنرمندان دوران رنسانس وقتی مردان و زنان را به صورتی زیبا می‌کشیدند، می‌گفتند: که نگرش دنیوی نوعی مباحثات کردن به مواهبی است که مایه انسان بودن ماست.» (برونوفسکی، ۱۳۸۷: ۶۴۱) آنان که تا آن زمان انسان را گرفتار طبیعت و تاریخ می‌دیدند، به دنبال قابلیت بودن تا طبیعت و تاریخ را قلمرو حکومت خود سازند. مهمترین دیدگاههای اومانیستی در زمینه دفاع از آزادی و کرامت انسان، در برابر اندیشه کلیسای به انحراف رفته:

- پاک نهادی بشر: آموزه کلیسای قرون وسطی، باور به گناهکاری ذاتی انسان بود. در این آیین، انسان باید عمر خود را یکسره به تاوان گناه نخستین، تباه می‌ساخت. شرارت و بدی انسان تا آنجا بود که حتی نمی‌توانست خود به درگاه خداوند روی آورد و بخشوده شدن گناهانش را بخواهد. از این رو، کلیسا خود را واسطه میان خدا و انسان می‌دانست و به فروش آمرزشنامه برای پاک شدن از گناه دست می‌زد.

اومانیسم نمی‌خواست نفس را پلید به‌شمار آورد. برداشت ولتر^۴ در مقاله داور رستگار در رد گناهکاری ذاتی انسان این بود که «انسان تباه زاده نشده است... اگر همه کودکان جهان را گرد هم آوریم، در آنان چیزی جز بیگناهی، آرامش و ترس نخواهید یافت... اگر آدمیان ذاتاً تباه و شریر بودند... در آن صورت می‌بایست هر روز شوهران به دست زنان و پدران به دست پسران کشته می‌شدند.» (بومر، ۱۳۸۵: ۵۲۷-۵۲۶)

- توجه به خواستههای انسانی: کلیسای قرون وسطی بر این باور بود که انسان جز برای درد و رنج کشیدن و دادن تاوان گناه نخستین در زندگی و دنیای پست ساخته نشده است و باید خود را وقف عبادت صرف و پارسایی کند. کلیسا اگر لذت جسمانی را برای انسان مجاز می‌شمرد، به آن دلیل بود که او را دارای طبیعتی ضعیف می‌دانست. اومانیستها لذت بردن از زندگی و مواهب این جهانی را مغایر با روح و خرد نمی‌دانستند، بلکه آنرا برای انسان لازم می‌شمردند.

«بینش اومانیستی را می‌توان شبیه تفکرات اپیکوریان^۵ دانست؛ زیرا انسان به دنبال خوشبختی می‌رود که همانا لذت بردن است. در بینش اومانیستی گزینش میان خوب زندگی کردن و زندگی با حسرت و درد و رنج مطرح است. این بینش اومانیستی به همه قابلیتها میدان می‌دهد. از دید اومانیستها انسان از این جهت دارای فطرتی ویژه

است و توان رویارویی با اوضاع گوناگون را دارد.» (علیزاده، ۱۳۸۶: ۷۶)

- **فردگرایی^۶ و اصالت انسان:** اومانیزم در برابر جمع‌گرایی نظام سیاسی و دینی مسیحی که در آن حقوق خصوصی و نیازهای فردی نادیده گرفته می‌شد، بر فردگرایی و اصالت انسان تأکید می‌کرد.

فردگرایی بدان مفهوم نیست که جنبه اجتماعی زندگی بشر نادیده گرفته شود؛ بلکه باور به ارزش والای فرد و باور به حقوق و آزادیهای فردی، حق مالکیت و تأمین جانی و مالی انسان که ریشه در قانون طبیعی یا حقوق دارد، در فردگرایی متبلور است.

انسانگرایی در دوران رنسانس که به حقوق خصوصی انسان بیشتر بها می‌داد، پا گرفت. رنسانس «از دیدگاه بورکهارت^۷، دوران فرد... [یا دوران تکوین فردگرایی] بود؛ یعنی تکوین نوعی ظرفیت جهانی اندیشیدن شخص به خودش، به شیوه‌ای بنیادی، به مثابه یک فرد». (دیوس، ۱۳۸۶: ۲۳) از آن پس انسان رفته‌رفته می‌توانست تواناییها و استعدادهای ذاتی‌اش را به نمایش گذارد.

- **اختیار، آزادی وجدان و اراده:** قدرت شناخت امور و توانایی فردی، آزادی و اختیار به انسان می‌بخشد. به‌سختی دیگر، اختیار و آزادی معنادهنده و اعتباربخش به انسان است.

اندیشه کلیسایی بر ناتوانی انسان استوار بود. از نگاه کلیسا، توانمندیهای انسان در زهد و رهبانیت اعتبار می‌یافت؛ اما از دید اومانیزتها، انسان از تواناییهایی برخوردار است که وی را قادر می‌سازد به تنهایی بر زندگی خویش مسلط شود. پیکو دلا میراندولا^۸ در کتاب خطاب در باب حیثیت آدمی، هنگام خطاب خداوند به انسان درباره دامنه اختیار آدمی چنین می‌گوید: «ای آدم نه جایگاه ثابت، نه شکلی که تنها مختص تو باشد و نه کارویژه‌ای خاص تو، به تو داده‌ایم. به این منظور که بتوانی بسته به خواست و بسته به داوری خود هر جایگاه، شکل و کارکردی که خود می‌خواهی، داشته باشی. طبیعت همه چیزهای دیگر... از سوی ما محدود و مشخص شده است؛ اما تو محدود به حدی نیستی؛ می‌توانی با اراده آزاد خودت که ما تو را به دست آن سپرده‌ایم، حدود طبیعت خویش را مشخص سازی.» (بومر، ۱۳۸۵: ۱۷۳)

۲-۲-۳- خردورزی^۹

جنبش روشنفکری یا هر حرکت روشنفکرانه برپایه و در چارچوب خردورزی شکل می‌گیرد. بی‌درنظر گرفتن این مؤلفه، نمی‌توان تصویری از روشنفکر و کار روشنفکرانه داشت.

در اینجا مقصود از خرد، نیروی انسانی برای تشخیص خوب و بد، حل مسائل ذهنی و تحلیل و استنتاج فکری است. از دیگر معانی خردورزی، «استقلال معرفت عقلانی در دستیابی به حقایق؛... [یا] استقلال و بی‌نیازی آدمی در زمینه شناخت... [یا] خوداتکایی عقل (مبتنی بر داده‌های حسی) برای شناخت حقایق، رسیدن به نیکبختی، پیشرفت،

● مدارا، نتیجه روشنفکری و تضمین‌کننده صلح و آزادی و برابری است. مدارا، فضا و بستری فراهم می‌آورد که همه انسانها در کنار هم زندگی مسالمت‌آمیز و آمیخته با احترام داشته باشند. انسان در پرتو مدارا، اصالت و اعتبار می‌یابد و بالاترین مقام در هستی برای او تثبیت می‌شود؛ و با رسمیت یافتن تکرار آرا، اختلاف ادیان و حقوق خصوصی افراد جامعه نیز به رسمیت شناخته می‌شود. مدارا به معنای محترم شمردن و به رسمیت شناختن پیروان آیینها و باورهای گوناگون است. محترم شمردن باورهای مذهبی دیگران، در حقیقت ارج نهادن به حقوق طبیعی انسانهاست.

● شک و انتقاد هسته اصلی ویژگی روشنفکر است که نقش علمی و عملی وی با آن پیوند دارد. روشنفکر، با براهین عقلی به آنچه با ارزشهای انسانی ناسازگار است، شک می‌کند و با طرح «پرسشهای نگران‌کننده...» [به] رویاروی شدن با سنت پرستی‌ها و جزم‌اندیشی‌ها (نه دامن زدن به آنها)... می‌پردازد و مردمان را که مخاطبان او هستند از وضع موجود آگاه می‌سازد. روشنفکران، مدافع ارزشهای والا و جاودانه فرامکانی - زمانی چون عدالت و حقیقت، آزادی و حقوق و کرامت انسانی هستند؛ از پیشداوری دور و خودمختارند. اینجاست که روشنفکران، دگراندیشانی هستند که هر چه برای خود می‌پسندند، برای دیگران نیز می‌پسندند.

رفاه و آزادی فرد و جامعه [است].» (اخلاق، ۱۳۸۸:۱۳۸-۱۲۲)

عقل، راهنمای ما به واقع‌بینی و واقع‌گرایی (رنالیسم) است. عقل که واقع‌نماست، شناختی به انسان می‌بخشد که او را از گرفتار شدن در دام توهم و ایدئالیسم می‌رهاند و وی را به حقایق نزدیک می‌کند. از دید یاسپرس^{۱۰} «... معرفت عقلانی، مقوله‌ای انسانی و در چارچوب عقل آدمی است و همه محدودیتهای انسانی را با خود دارد؛ بنابراین برای همیشه ایدئال (شناخت خداگونه یا مطلق) را کنار می‌گذارد.» (همان: ۱۵۴-۱۵۳)

اندیشه‌های جزمی که ادعای «دستیابی به حقیقت مطلق» دارد، انسان را از واقعیات دور و دورتر می‌کند. اما عقل با آگاه بودنش به محدودیتهای شناختی خود «نزدیک شدن به حقیقت» را جانشین «دستیابی به حقیقت مطلق» می‌کند و همه اندیشه‌های جزمی را با این اصل به چالش می‌کشد.

«خرد برای همه افراد بخرد، همه ملتها، همه دورانها و همه فرهنگها یکی است. از دگرگونی‌پذیری باورهای دینی و دستورها و باورهای اخلاقی گرفته تا عقاید تئوریک و احکام قوه فهم می‌توان عنصری پایدار و استوار بیرون کشید... و همین یگانگی و پایداری است که ذات واقعی خرد را بیان می‌کند.» (کاسیرر، ۱۳۸۹: ۵۹) بدین‌سان، خرد وجه مشترک انسانهاست.

۲-۲-۳- مدارا^{۱۱}

مدارا، نتیجه روشنفکری و تضمین‌کننده صلح و آزادی و برابری است. مدارا، فضا و بستری فراهم می‌آورد که همه انسانها در کنار هم زندگی مسالمت‌آمیز و آمیخته با احترام داشته باشند. انسان در پرتو مدارا، اصالت و اعتبار می‌یابد و بالاترین مقام در هستی برای او تثبیت می‌شود؛ و با رسمیت یافتن تکثر آراء، اختلاف ادیان و حقوق خصوصی افراد جامعه نیز به رسمیت شناخته می‌شود.

مدارا به معنای محترم شمردن و به رسمیت شناختن پیروان آیینها و باورهای گوناگون است. محترم شمردن باورهای مذهبی دیگران، در حقیقت ارج نهادن به حقوق طبیعی انسانهاست؛ زیرا هر کس به گونه طبیعی، در گزینش دین و مذهب مختار است. پس «تساهل از لوازم و متعلقات انسانی است... و نخستین قانون طبیعت.» (بومر، ۱۳۸۵: ۵۳۹-۵۳۸)

نکته ظریف در مدارا این است که هر باور و اندیشه‌ای که با عقل و معیارهای اخلاقی و انسانی ناسازگار نباشد، باید نسبت بدان متساهل بود؛ زیرا از دیدگاه مدارای دینی «انسان بودن... و عنصر اخلاقی بعنوان عنصری تعیین‌کننده برجسته می‌شود.» (هرش، ۱۳۸۷: ۱۵۵)

۲-۳- ویژگیهای روشنفکر

شک و انتقاد هسته اصلی ویژگی روشنفکر است که نقش علمی و عملی وی با آن پیوند دارد. روشنفکر، با براهین عقلی به آنچه با ارزشهای انسانی ناسازگار است، شک می‌کند و با طرح «پرسشهای نگران‌کننده...» [به] رویاروی شدن با سنت پرستی‌ها و جزم‌اندیشی‌ها (نه دامن زدن به آنها)...» (ادوارد سعید، ۱۳۸۹: ۳۰) می‌پردازد و مردمان را که مخاطبان او هستند از وضع موجود آگاه می‌سازد.

روشنفکران، مدافع ارزشهای والا و جاودانه فرامکانی - زمانی چون عدالت و حقیقت، آزادی و حقوق و کرامت انسانی هستند؛ از پیشداوری دور و خودمختارند. اینجاست که روشنفکران، دگراندیشانی هستند که هر چه برای خود می‌پسندند، برای دیگران نیز می‌پسندند.

نظامهای ارزشی و فرهنگی، رفتارهای فردی و جمعی را کنترل و معین می‌کنند. روشنفکر با قرائتی تازه و تفسیری نو از آنها، راه‌خطراتی چون بدعت‌گذاری را بر خود باز می‌کند؛ «زیرا هنجارهای غالب... پیوندی بسیار ژرف با ملت دارند... همیشه در موضع قدرتند و خواهان پیروزی و توقع وفاداری و فرمانبرداری دارند.» (همان: ۵۵) هنجارهای غالب و رایج، از راه سلطه بر فکر، آدمی را به پیروی، فرمانبرداری و برآوردن هدفهای صاحبان قدرت وامی‌دارند. روشنفکر بر خود می‌داند که در برابر علل هنجارهای ناراست بایستد و با خرافه‌ستیزی و قداست‌زدایی، برای از میان برداشتن موانع و محقق ساختن زمینه مطلوب فکری بکوشد.

روشنفکران در برابر هرگونه سازش با صاحبان قدرت «... نه گویانی هستند که با جامعه [و حاکمان و ارباب عقاید] ناسازگارند و بنابراین بیگانه و تبعیدی به‌شمار می‌آیند و از عزت و حقوق و امتیازهای ویژه محرومند.» (همان: ۷۱) روشنفکر از سوی حاکمان و ارباب عقاید «موجودی غیرخودی» که دشمن ملت و روگردان از باورهاست، شناخته می‌شود. البته این امر استثناپذیر است، زیرا در بسیاری از موارد ارتباط نزدیک با مراکز و نهادهای قدرت، روشنفکر را در پیشبرد هدفها و ایده‌هایش یاری می‌دهد؛ یعنی روشنفکر ناچار است با نزدیک شدن به قدرت، برنامه‌هایش را که در نهایت به سود عمومی می‌انجامد، عملی کند.

آنچه روشنفکر را به مردمان عادی نزدیک می‌سازد، وجوه اشتراک در آمال و آرزوها و نیز مخالفت با دشمن مشترک است. پس «روشنفکر نمی‌تواند آزاد باشد، بی‌آنکه دیگران آزاد شده باشند.» (سارتر، ۱۳۸۵: ۸۱) بدین‌سان، آفتاب راه مردمان می‌شود و آنان را پیامبرگونه، بی‌هرگونه چشمداشت، راهنمایی می‌کند.

نقش دیگر، «بازنمایی درد مشترک ملت خودی، شهادت دادن بر رنج و مصائب دیگر ملتها، و تأکید بر حضور و تحکیم خاطره آن چیزی است که روشنفکر باید وظیفه انجام دادن آنرا بر عهده گیرد...» (همان: ۶۱)

«هیچ انقلاب بزرگی... بی‌حضور روشنفکران شکل نگرفته است... روشنفکران پدران و مادران جنبشها بوده‌اند و بی‌گمان پسران و دختران آنها و حتی برادرزادگان و خواهرزادگان آنها.» (ادوارد سعید، ۱۳۸۳: ۳۰)

● زمانه ناصر خسرو، روزگار فرمانروایی سلجوقیان غیر ایرانی و حاکمیت سیاسی و فکری خلفای عباسی بر ایران بود؛ روزگاری که سلجوقیان و عباسیان به پشتوانه یکدیگر و برپایه هدفهای سیاسی مشترک، مدارسی برپا کردند و در آن به ترویج اندیشه‌های جبرگرایانه و مبارزه فکری با جنبشهای عقلی پرداختند؛ دورانی که ساختارهای فرهنگی و نظامهای ارزشی ایرانی بویژه هویت ایرانی در معرض نابودی و دگرگونی بود.

● اسلامی ندوشن، اوضاع آن روزگار را چنین توصیف می‌کند: «اتحاد غزنه و بغداد که از زمان محمود بر ایران سایه افکنده، یک دوره‌ی انحطاط فکری و مغزی را آغاز کرده است، که در زمان سلجوقیان ادامه می‌یابد. ترک‌های سلجوقی که از تمدن بیگانه‌اند، چه برحسب خشکی و تعصبی که بر نژاد و قبیله‌ی آنها حاکم است و چه بنا به حسابگری سیاسی که دوام حکومت خود را در همدستی با بغداد می‌بینند، جز این راهی ندارند که انحطاط را به جلو برانند.»

۲-۴- روزگار و زندگی سیاسی - اجتماعی ناصر خسرو

«حکیم ابومعین ناصر خسرو بن حارث القبادیانی بلخی المروزی ملقب به حجت شاعران... از گویندگان درجه اول زبان فارسی است. وی در ماه ذی‌القعدة سال (۳۹۴ هـ.ق) در قبادیان از نواحی بلخ متولد شد و در سال ۴۸۱ در یمگان بدخشان درگذشت» (صفا، ۱۳۸۱؛ ج ۲: ۴۴۳)

ناصر خسرو، چنان که «در سفرنامه آورده است، بارگاه ملوک عجم و سلاطین را چون محمود غزنوی و پسرش مسعود دیده... و تا چهل سالگی که هنگام سفر او به کعبه است، به مراتب عالی از قبیل دبیری رسیده و در اعمال و امور سلطانی تصرف داشته و به کارهای دیوانی مشغول بوده... و بعد از تصرف بلخ به دست سلاجقه به سال (۴۳۲ هـ.ق) به مرو که مقر حکومت ابوسلمان چغری بیگ و داود بن میکائیل بود رفت و در آنجا مقامات دیوانی را حفظ کرد...» (همان: ۴۴۶-۴۴۵)

ناصر خسرو پس از سپری کردن کمابیش چهل سال در دستگاه شاهان سلجوقی، از کار کناره گرفت و شیوه فکری خود را تغییر داد. او «... در آغاز امر در بلخ که... پایتخت زمستانی غزنویان بود، در دستگاه دولتی قدرت و نفوذی یافته و بعد از آنکه شهر به دست سلاجقه افتاد، بر نفوذ و اعتبارش افزوده شد... بعد از آنکه مدتی از عمر خود را در عین کسب انواع فضائل، در خدمت امرا و در لهو و لعب و کسب مال و جاه گذراند، اندک اندک دچار تغییر حال شد و در اندیشه درک حقایق شد... [پس از دیدن خوابی] بار سفر حج بر بست... این مسافرت مدت هفت سال به طول کشید... در مصر سه سال به سر برد [و در آنجا] به مذهب اسماعیلی گروید و به خدمت خلیفه‌ی فاطمی المستنصر بالله... رسید. بعد از طی مراحل و مدارج مرتبه‌ی حجت یافت و از طرف امام فاطمیان به مقام حجت جزیره‌ی خراسان که یکی از جزایر دوازده‌گانه‌ی اسماعیلیه بود، انتخاب و مأمور نشر مذهب اسماعیلی و ریاست باطنیه آن سامان گردید.» (همان: ۴۵۰-۴۴۶)

زمانه ناصر خسرو، روزگار فرمانروایی سلجوقیان غیر ایرانی و حاکمیت سیاسی و فکری خلفای عباسی بر ایران بود؛ روزگاری که سلجوقیان و عباسیان به پشتوانه یکدیگر و بر پایه هدفهای سیاسی مشترک، مدارس برپا کردند و در آن به ترویج اندیشه‌های جبرگرایانه و مبارزه فکری با جنبشهای عقلی پرداختند؛ دورانی که ساختارهای فرهنگی و نظامهای ارزشی ایرانی بویژه هویت ایرانی در معرض نابودی و دگرگونی بود. اسلامی ندوشن، اوضاع آن روزگار را چنین توصیف می‌کند: «اتحاد غزنه و بغداد که از زمان محمود بر ایران سایه افکنده، یک دوره‌ی انحطاط فکری و مغزی را آغاز کرده است، که در زمان سلجوقیان ادامه می‌یابد. ترک‌های سلجوقی که از تمدن بیگانه‌اند، چه برحسب خشکی و تعصبی که بر نژاد و قبیله‌ی آنها حاکم است و چه بنا به حسابگری سیاسی که دوام حکومت خود را در همدستی با بغداد می‌بینند، جز این راهی ندارند که انحطاط را به جلو برانند.» (اسلامی ندوشن، ۱۳۵۵: ۳۴-۳۳)

در آن دوران که دین بازیچه‌ای بود برای تداوم قدرت فرمانروایان، ناصر خسرو با بیان اندیشه‌های دینی تازه، به ترویج دعوت باطنیان در خراسان پرداخت. «بعد از آشکار شدن عقاید ناصر خسرو از همه طرف، یعنی به وسیله‌ی

فقها و امرا و حتی خلیفه‌ی عباسی نسبت به او اظهار کمال عناد می‌شده است. چنان‌که وی را بر منابر لعن می‌کرده‌اند و رافضی و قمرطی و معتزلی می‌شمردند و مهدورالدم می‌دانستند و با آنکه او را غالباً به ترک طریقه‌ای که در پیش گرفته بود دعوت می‌کردند ولی از راهی که برگزیده بود باز نمی‌گشت و همچنان در اعتقاد خود باقی و پایدار بود.» (صفا، پیشین: ۴۵۲)

با اتهام بددینی، محیط امن خراسان برای ناصر خسرو نامن شد؛ اما از عقاید خود کوتاه نیامد و ناچار راه تبعید را به دره‌ی یمگان از توابع بدخشان در پیش گرفت «و کوشید تا در پناه آن کوه‌های بلند ملجائی بجوید. این سرزمین کوهستانی، با آن راه‌های دور و ناهموار... می‌توانست برای شاعر آواره پناهگاهی مناسب باشد و در خلوت و انزوای دهشت‌انگیز همین کوهستان بود که بر غربت و تنهایی خویش مویه می‌کرد و گویی از همان صدایی که در دل کوه می‌پیچید برای شکوه‌ها و فریادهای خویش جوابی نمی‌یافت:

بگذر ای باد دل انگیز خراسانی	بر یکی مانده به یمگان دره زندانی
اندر این تنگی بی‌راحت بنشسته	خالی از نعمت وز ضیعت و دهقانی
برده این چرخ جفا پیشه به بیدادی	از دلش راحت وز تنش تن آسانی
دل پر انبوه‌تر از نار پر از دانه	تن گدازنده‌تر از نال ^{۱۲} زمستانی
بی‌گناهی شده همواره برو دشمن	ترک و تازی و عراقی و خراسانی»

(زرین کوب، ۱۳۸۴: ۹۳-۹۲)

او تا پایان زندگی با سختیهای بسیار در دیار غربت زیست ولی از سرانجام کار خود پشیمان نبود و با افتخار چنین می‌گفت:

کوهیست به یمگان که ببینند گروهیش	کز چشم حقیقت سپر سر صفاوند
کوهی که درو نور الهیست، جواهر	آنها که همی جویند جوهر به کجانند؟

(ناصر خسرو، ۱۳۷۸: ۲۴۷)

۳- اندیشه‌های روشنفکرانه ناصر خسرو قبادیانی

۳-۱- انسان‌گرایی

- اختیارگرایی: ناصر خسرو اسماعیلی مذهب، با اعتقاد به اختیار در برابر جبرگرایی، انسان را موجودی آزاد می‌شمارد و به آزادی‌اش اعتبار می‌بخشد. در مسئله جبر و اختیار، مانند دیگر فرقه‌های شیعی به حدیث مشهور «لا جبرَ وَ لا تَفْوِیضَ بَلْ اَمْرٌ بَيْنَ اَلْاَمْرَيْنِ» باور دارد و در این باره می‌گوید:

به میان قدر و جبر ره راست بجوی که سوی اهل خرد جبر و قدر درد و عناست

● ناصر خسرو اسماعیلی مذهب، با اعتقاد به اختیار در برابر جبرگرایی، انسان را موجودی آزاد می‌شمارد و به آزادی‌اش اعتبار می‌بخشد. در مسئله جبر و اختیار، مانند دیگر فرقه‌های شیعی به حدیث مشهور «لا جبرَ وَ لا تَفْوِیضَ بَلْ اَمْرٌ بَيْنَ اَلْاَمْرَيْنِ» باور دارد و در این باره می‌گوید:

به میان قدر و جبر ره راست بجوی که سوی اهل خرد جبر و قدر درد و عناست

از دیدگاه ناصر خسرو، اگر انسان در کار خود آزاد نباشد، «وعد و وعید» و انذار و تذکار بی‌معنا و بیهوده خواهد بود.

● ناصر خسرو - اندیشمند برابری خواه - که خود از یک خاندان بزرگ خراسانی است، کسانی را که به خون و نژاد خویش می‌بالند به باد تمسخر می‌گیرد:

گویی که از نژاد بزرگانم
بی فضل کمتری تو ز گنجشکی
بیچاره زنده‌ای بود، ای خواجه،
آنک او ز مردگان طلبد یاری

(همان: ۲۱)

از دیدگاه ناصر خسرو، اگر انسان در کار خود آزاد نباشد، «وعد و وعید» و انذار و تذکار بی‌معنا و بیهوده خواهد بود. او با این برهان به اثبات اختیار می‌پردازد:

چند گویی که بد و نیک به تقدیر و قضاست؟
از پس آنکه رسول آمده با وعد و وعید
که چنین گفتن بی معنی کار سفهاست
گنه و کاهلی خود به قضا بر چه نهی
پس گناه تو به قول تو خداوند تراست
گر خداوند قضا کرد گنه بر سر تو

(همان: ۲۱-۲۰)

همچنین، اگر انسان در رفتار و کردارش آزاد نباشد و هیچ اختیاری از خود نداشته باشد، رسیدگی به اعمال او در «روز حساب» چه معنایی خواهد داشت؟

اینست گوید «همه افعال خداوند کند
و آنت گوید «همه نیکی ز خدایست ولیک
کار بنده همه خاموشی و تسلیم و رضاست»
و آنکه این هر دو مقررند که روزیست بزرگ
بدی ای امت بدبخت همه کار شماست»
چون بود عدل بر آنک او نکند جرم، عذاب؟
هیچ شک نیست که آن روز مکافات و جزاست
زی من این هیچ روا نیست اگر زی تو راست

(همان: ۲۲)

در نزد ناصر خسرو سرنوشت آدمی به دست خود اوست. او به آزادی عمل، این چنین رسمیت می‌دهد:

به دست من و تست نیک اختری
اگر بد دوست داریم نام نکو
اگر بد نجویم، نیک اختریم
چرا پس نه نام نکو گستریم؟

(همان: ۵۰۴)

- فضیلت، معیار ارزش انسانی است: ناصر خسرو - اندیشمند برابری خواه - که خود از یک خاندان بزرگ خراسانی است، کسانی را که به خون و نژاد خویش می‌بالند را به باد تمسخر می‌گیرد:

گویی که از نژاد بزرگانم
بی فضل کمتری تو ز گنجشکی
بیچاره زنده‌ای بود، ای خواجه،
گفتاری آمدی تو نه کرداری
گرچه ز پشت جعفر طیار
آنک او ز مردگان طلبد یاری

(همان: ۴۸۹)

- اصالت آدمی بسته به تواناییهای فردی است:

آنگه به تبار بود، پورا
و امروز به من کند همی فخر
یکسر همه ناز و افتخارم
هم اهل زمین و هم تبارم

(همان: ۱۷۳)

فرزند هنرهای خویشان شو
تا همچو تو کس را پسر نباشد

و آنگه که هنر یافتی، بشاید

گر جز هنرت خود پدر نباشد

(همان: ۳۵۹)

۳-۲- خردگرایی و خردورزی ناصر خسرو

از نگاه ناصر خسرو، خرد نماینده و رسول خداوند در وجود آدمی است که او را در نزدیک شدن به حقیقت یاری می‌دهد:

خرد کو رسول خدایست زی تو

چه خوانده‌ست بر تو از این باب؟ بر خوان

از این در به برهان سخن گوی با من

نخواهم که گویی فلان گفت و بهمان

(همان: ۸۴)

- عقل ابزار شناخت نیک و بد و حق و باطل و مایه تفکر است:

عقل ز بهر تفکرست در این باب

بر تن و جان تو، ای پسر، سر و سالار

(همان: ۲۵۸)

عقلست به سوی صواب رهبر

با راه برت چون به خار خاری؟

(همان: ۲۹)

همی گوید اندر نهان هر کسی را

که چون آن چنین است و این نیست چونان

(همان: ۸۴)

خرد، آدمی را از گرفتار شدن در دام مصیبتها مصون می‌دارد، یا همچون کشتی بی است که انسان را از غرق شدن در دریای مشکلات زندگی می‌رهاند:

خرد از هر خللی پشت و ز هر غم فرجست

خرد از بیم امانست و ز هر درد شفاست

(همان: ۲۱)

کشتی خردست دست در وی زن

تا غرقه نگردی اندرین دریا

(همان: ۱۸۳)

۳-۳- مدارا در اندیشه ناصر خسرو

هرچند در روزگار ناصر خسرو که روزگار همدستی ترک و عرب و ترویج اشعری‌گری در برابر آزادیخواهی و خردگرایی است، فضایی برای آزادی اندیشه و عقیده وجود ندارد، چنانکه خود او به‌علت سختگیریهای مذهبی و نبود مدارا تن به تبعید می‌سپارد، ولی همواره بر ضرورت آزادی اندیشه و تساهل نسبت به پیروان آیینهای گوناگون پای می‌فشارد.

ناصر خسرو برای دیگر ادیان و آیینها احترام قائل است. برای نمونه، در برابر پیروان آیینهای ترسایی و یهودی،

● از نگاه ناصر خسرو، خرد نماینده و رسول خداوند در وجود آدمی است که او را در نزدیک شدن به حقیقت یاری می‌دهد:

خرد کو رسول خدایست زی تو

چه خوانده‌ست بر تو از این باب؟ بر خوان

از این در به برهان سخن گوی با من

نخواهم که گویی فلان گفت و بهمان

● هرچند در روزگار ناصرخسرو که روزگار همدستی ترک و عرب و ترویج اشعری‌گری در برابر آزادیخواهی و خردگرایی است، فضایی برای آزادی اندیشه و عقیده وجود ندارد، چنانکه خود او به علت سختگیریهای مذهبی و نبود مدارا تن به تبعید می‌سپارد، ولی همواره بر ضرورت آزادی اندیشه و تساهل نسبت به پیروان آیینهای گوناگون پای می‌فشارد. ناصرخسرو برای دیگر ادیان و آیینها احترام قائل است. برای نمونه، در برابر پیروان آیینهای ترسای و یهودی، آسانگیری و تسامح را سفارش می‌کند و نکوهش آنان را روا نمی‌شمارد.

آسانگیری و تسامح را سفارش می‌کند و نکوهش آنان را روا نمی‌شمارد:

بنکوهی جهود و ترسا را
چون ندانی که فضل قرآن چیست
تو چه داری بر این دو تن تفضیل؟
پس چه فرقان ترا و چه انجیل

(همان: ۱۲۴)

و باز در جایی دیگر می‌گوید:

گر زی تو قول ترسا مجهولست
او بر دوشنبه و تو بر آدینه
معروف نیست قول تو زی ترسا
تو لیل قدر داری و او یلدا

(همان: ۲۱۱)

مداراخواهی ناصرخسرو بدان پایه است که در سروده‌های خود به باورها و گفته‌های زرتشتیان استناد می‌کند:
کز بدیها خود بپیچد بد کنش
چند ناگهان به چاه اندر فتاد
این نبشته‌ستند در استا و زند
آنکه او مر دیگری را چاه کند

(همان: ۴۳۴)

حکیم خراسان بر این باور است که دفاع مستدل از مکتب و عقیده، به معنای تعصب نیست و می‌گوید برای گستراندن اندیشه‌ای که آنرا درست می‌دانی، عقل را ملاک قرار بده و با کسانی که چون تو نمی‌اندیشند، ستیزه‌جویی مکن:

حجت به عقل گوی و مکن در دل
با خلق خیره جنگ و معادا را

(همان: ۱۶۸)

ناصرخسرو، جنگ و کینه و ستیز را بزرگترین دشمن جوامع انسانی می‌داند. او جهان را یک بوستان و آدمیان را درختان این بوستان می‌بیند و آشتی‌جویی و پرهیز از جنگ و ستیز را سفارش می‌کند:

یکی ز ما چو گلست و یکی چو خار به طبع
سخن به علم بگوییم تا ز یک دیگر
اگر چه یکسره جمله بسان گلزاریم
جدا شویم که ما هر دو اهل گفتاریم

...

جهان، خدای جهان را مثل چو بستانی‌ست
بیای تا من و تو هر دو ای درخت خدا،
که ما بجمله بدین بوستان در اشجاریم
ز بار خویش یکی چاشنی فرو باریم

(همان: ۷۰)

۳-۴- پاره‌ای از دیدگاههای ناصرخسرو دربارهٔ اوضاع سیاسی - اجتماعی - فرهنگی

ناصرخسرو اوضاع روزگار را نیک دریافته و هر چه را در زمینه سیاست، اجتماع و فرهنگ، نابخردانه یافته،

آشکارا مورد انتقاد و اعتراض قرار داده است.

۳-۴-۱- اعتراض به ایستارهای سیاسی و دینی دستگاه خلافت و شاهان سلجوقی

ناصرخسرو با بیباکی و تندترین زبان به ستمگری سلجوقیان و خلفای عباسی در بغداد که فرمانروایی سیاسی و دینی را داشتند، تاخته است:

- می‌گوید خلفای عباسی جاهلند و حکومت آنان نامشروع است؛ درفش سیاهشان را از دیو گرفته‌اند و از همین‌روست که اهل دین در فغان و گرفتار درگیریهای دینی شده‌اند:

بر دین و خلق مهتر گشتندی این گروه	بومسلم ار نبودی و آن شور و آن جلب؟
نسبت بدان سبب بگرفتند این گروه	کز جهل می‌نسب نشناسند از سبب
زان روز باز دیو بدیشان علم زده‌ست	وز دیو اهل دین به فغان‌اند و در هرب ^{۱۳}
زیشان جز از محال و خرافات کی شنود	آدینه‌ها و عید نه شعبان و نه رجب؟

(همان: ۲۰۹)

و نیز کردارهایشان را فرعون می‌داند:

فرعون روزگار ز من کینه جوی گشت	چو من به علم در کف موسی عصا شدم
اعدای اولیای خدایم عدو شدند	چون اولیاء او را من زاولیا شدم

(همان: ۱۳۹)

- می‌گوید شاهان سلجوقی که در عمل به اسلام باور ندارند، در خطبه‌هایشان بر دیو ملعون که همانا خلیفه عباسی است: درود می‌فرستند:

همی خوانند بر منبر ز مستی	خطیبان آفرین بر دیو ملعون
به دنیا دین فروشانند ایشان	به دوزخ در همی برزند آهون ^{۱۴}

(همان: ۱۴۵)

- سرکوب و سختگیریهای دینی را محکوم می‌کند: در زمان خلفای عباسی و شاهان سلجوقی، نخست شماری از مردمان بعنوان مانوی، مزدکی و زندیق تکفیر شدند و پس از آن انگ معتزلی و قرمطی و رافضی به بسیاری کسان زده شد و رفته‌رفته اهل فلسفه و منطق نیز از زندیقان و ملحدان به‌شمار آمدند. ناصرخسرو در این باره می‌گوید:

نام نهی اهل علم و حکمت را	رافضی ^{۱۵} و قرمطی ^{۱۶} و معتزلی
---------------------------	--

(همان: ۲۸۷)

- تحمیل مالیاتهای گوناگون و سنگین و فشارهای اقتصادی بر کشاورزان، ناصرخسرو را بر آن می‌دارد که شاهان سلجوقی را گدا صفت بخواند:

گر شاه تویی ببخش و مستان	چیزی تو ز شهر و روستایی
--------------------------	-------------------------

● ناصرخسرو با بیباکی و تندترین زبان به ستمگری سلجوقیان و خلفای عباسی در بغداد که فرمانروایی سیاسی و دینی را داشتند، تاخته است:

- می‌گوید خلفای عباسی جاهلند و حکومت آنان نامشروع است؛ درفش سیاهشان را از دیو گرفته‌اند و از همین‌روست که اهل دین در فغان و گرفتار درگیریهای دینی شده‌اند.

● ناصر خسرو سرکوب و سختگیریهای دینی را محکوم می‌کند: در زمان خلفای عباسی و شاهان سلجوقی، نخست شماری از مردمان بعنوان مانوی، مزدکی و زندیق تکفیر شدند و پس از آن انگ معتزلی و قرمطی و رافضی به بسیاری کسان زده شد و رفته‌رفته اهل فلسفه و منطق نیز از زندیقان و ملحدان به‌شمار آمدند. ناصر خسرو در این باره می‌گوید:

نام نهی اهل علم و حکمت را رافضی و قرمطی و معتزلی

زیرا که ز خلق خواستن چیز	شاهی نبود بود گدایی
یا باز شهست یا تو بازی	زیرا که چو باز می‌ربایی
وان را که به مال و جان کنی قصد	خود باز نه‌ای که ازدهایی

(همان: ۲۶۰)

۳-۲- نقد و اعتراض اجتماعی

ناصر خسرو به برخی گروههای اجتماعی تاخته است:

- به درباریان که به قدرت دربار سلجوقی فریفته و مغرور گشته‌اند، هشدار می‌دهد که غرورشان بیهوده است، چه روزگار گذرنده است و همچنان که دوران شکوه و عزت غزنویان پایان گرفت، روزگار فرمانروایی سلجوقیان نیز به سر خواهد رسید:

به مُلک ترک چرا غرّه‌اید؟ یاد کنید	جلال و عزت محمود زاولستان را
کجاست آنکه فریغونیان ^{۱۷} ز هیبت او	ز دست خویش بدادند گوزگانان ^{۱۸} را؟
شما فریفتگان پیش او همی گفتید	«هزار سال فزون باد عمر سلطان را»

(همان: ۱۱۷)

- دانشمندان علم فروش و قاضیان رشوت‌ستان: در میان لایه‌های گوناگون جامعه، لبه تیز اعتراض ناصر خسرو بیشتر متوجه دانشمندان علم فروش و قاضیان رشوت‌ستان است که فقه را که در آن روزگار حاکم بر حقوق مردمان بود، به خدمت صاحبان زر و زور درآورده بودند و حقیقت را فدای منافع شخصی می‌کردند:

علما را که همی علم فروشند بین	به ربایش چو عقاب و به حریصی چو گراز
هر یکی همچو نهنگی و ز بس جهل و طمع	دهن علم فراز و دهن رشوت باز
گرش پنهانک مهمان کنی از عامه به شب	طبع ساز و طربی یابیش و رود نواز

(همان: ۱۱۲)

- عالمان عوام‌فریب: ناصر خسرو آن دسته از خطیبان را که با استناد به پاره‌ای مقولات ظاهری، مخاطبان را می‌فریبند، رسوا می‌کند:

بر سر منبر سخن گویند، مر اوباش را	از بهشت و خوردنی حیران همی زین‌سان کنند
ور نگویی جای خورد و کردنی باشد بهشت	بر تو از خشم و سفاهت چشم چون پیکان کنند

(همان: ۱۵۱)

- شاعران درباری که به طمع مال، به ستایش فرمانروایان می‌پردازند:

ای شعر فروشان خراسان بشناسید	این ژرف سخنهای مرا گر شعرا یبید
------------------------------	---------------------------------

بر حکمت میری ز چه یابید چو از حرص
یکتا نشود حکمت مر طبع شما را
فتنه‌ی غزل و عاشق مدح امرایید؟
تا از طمع مال شما پشت دوتایید

(همان: ۴۴۷)

- صوفیان مژور: معلوم است که صوفیه در آن روزگار دارای ارزش و منزلت اجتماعی بوده و حتی مورد توجه حاکمان نیز بوده‌اند. در این میان کسانی خود را در لباس صوفیه جای می‌دادند. شاعر، عمل مژورانه‌ی آنان را چنین می‌نمایاند:

فوطه^{۱۹} بپوشیئی تا عامه گفت
گرت به فوطه شرفی نو شدی
«شاید بودن کاین صوفیستی»
فوطه فروش تو بهشتیستی

(همان: ۲۴۹)

- عوام‌الناس: ناصر خسرو «بعد از ترک‌ها [ی سلجوقی] و عباسی‌ها، ایرانی‌های عوام را گناهکار می‌شمارد و مستوجب شماتت می‌بیند؛ چه معتقد است که از ظلم و باطل تبعیت می‌کنند و تمیز حق از ناحق را از دست داده‌اند... [چون] عامه‌ی مردم ظاهرین هستند، حل مشکل را در ارشاد عده‌ای «برگزیده» می‌شناسد که راهنمای آنان قرار گیرند.» (اسلامی ندوشن، ۱۳۵۵: ۳۷-۳۶) روی سخن ناصر خسرو در قصاید با اهل فضل است، نه مردمان نادان:

سلام کن ز من ای باد مر خراسان را
مر اهل فضل و خرد را نه عام نادان را

(همان: ۱۱۶)

اما در همان حال از مردمان ستم‌دیده و تهیدست پشتیبانی می‌کند و از شکاف ژرف طبقاتی می‌نالد و به توانگران ستم پیشه می‌تازد:

در معده‌ت بر جان تو لعنت کند امشب
تو گردنت افراخته وان عاجز مسکین
نانی که به قهر از دگری بسته‌ای دوش
بنهاده ز اندوه زخ بر سر زانوش

(همان: ۴۱۴)

۳-۴-۳- نقد فرهنگ

حکیم ناصر خسرو دریافته است که در سایه سیاست‌های سلجوقیان، نظام فرهنگی شکل طبیعی خود را از دست

● ناصر خسرو «بعد از ترک‌ها [ی سلجوقی] و عباسی‌ها، ایرانی‌های عوام را گناهکار می‌شمارد و مستوجب شماتت می‌بیند؛ چه معتقد است که از ظلم و باطل تبعیت می‌کنند و تمیز حق از ناحق را از دست داده‌اند... [چون] عامه‌ی مردم ظاهرین هستند، حل مشکل را در ارشاد عده‌ای «برگزیده» می‌شناسد که راهنمای آنان قرار گیرند.» روی سخن ناصر خسرو در قصاید با اهل فضل است، نه مردمان نادان:

سلام کن ز من ای باد مر خراسان را
اما در همان حال از مردمان ستم‌دیده و تهیدست پشتیبانی می‌کند و از شکاف ژرف طبقاتی می‌نالد و به توانگران ستم پیشه می‌تازد:

در معده‌ت بر جان تو لعنت کند امشب
نانی که به قهر از دگری بسته‌ای دوش

● حکیم ناصر خسرو دریافته است که در سایه سیاستهای سلجوقیان، نظام فرهنگی شکل طبیعی خود را از دست داده و همین، مایه دگرگونیها و انحرافات اخلاقی در جامعه شده است. او با ژرفاندیشی در علوم دینی، آسیبها و آفتهای فرهنگی را به مخاطبان می‌نماید.

ناصر خسرو ایمان و عقیده‌ای را که بر شناخت استوار نباشد، باطل و مهمل می‌شمارد و بر آن است که معرفت، شالوده ایمان راستین است:

چو دانش نداری تو، در پارسایی
بساز لگامی بُوی بی دهانه
خدای از تو طاعت به دانش پذیرد
مبر پیش او طاعت جاهلانه

داده و همین، مایه دگرگونیها و انحرافات اخلاقی در جامعه شده است. او با ژرفاندیشی در علوم دینی، آسیبها و آفتهای فرهنگی را به مخاطبان می‌نماید.

ناصر خسرو ایمان و عقیده‌ای را که بر شناخت استوار نباشد، باطل و مهمل می‌شمارد و بر آن است که معرفت، شالوده ایمان راستین است:

چو دانش نداری تو، در پارسایی
بساز لگامی بُوی بی دهانه
خدای از تو طاعت به دانش پذیرد
مبر پیش او طاعت جاهلانه

(همان: ۴۲-۴۱)

ناصر خسرو، پذیرش کورکورانه مقولات را بی‌ارزش و گاه مایه تباهی انسان می‌داند و مخاطبان خود را بر آن می‌دارد که به تحقیق پردازند:

جهان را بنا کرد از بهر دانش
تو گویی که چون و چرا را نجویم
خدای جهاندار بی‌یار و یاور
سوی من همین است بس مذهب خر

(همان: ۳۰۸)

او بر پایه خرد و شناخت زمانه، چیزهایی را که از فرهنگ دینی معیار دور شده است، آسیب‌رسانهایی می‌داند که نظام ارزشی را به انحطاط می‌کشاند و آنها را بعنوان خرافه معرفی می‌کند. در پاسخ به این اندیشه در مذهب کرامیه که صواب و خطا، و طاعت و معصیت بنده به خواست خداست، می‌گوید:

گویند که بدها همه بر خواست خداست
جز کفر نگویند چو اعدای خداید

همچنین به برخی کسان که می‌گفتند: کسی که «لا اله الا الله و محمد رسول الله» بگوید، هر چند حرام را حلال و حلال را حرام بداند و زنا و دزدی و قتل و شرب خمر کند، به بهشت می‌رود، پاسخ می‌دهد:

ابلیس لعین بدین زمین اندر
یک چند به زاهدی پدید آمد
بگشاد به دین درون در حیلست
گفتا که «اگر کسی به صد دوران
چون گفت لا اله الا الله
تا هیچ نماند ازو بدین فتوی
ذریست خویش دیدی بسیاری
بر صورت خوب طیلسان^{۲۰} داری
بر ساخت به پیش خویش بازاری
بوده‌ست ستمگری و جباری
نایدش به روی هیچ دشواری»
در بلخ بدی و نه گنه‌کاری

(همان: ۳۵۱)

چنین پیداست که در روزگار ناصر خسرو، فضل و ادب دستمایه چاکری و نان‌خوری در دستگاه شاهان سلجوقی شده بوده و از سوی دیگر، تعصب و سختگیریهای مذهبی فرمانروایان سلجوقی و خلفای عباسی و

مردود دانسته شدن دیگر ادیان و مذاهب، و ملحد و کافر شمرده شدن پیروان آنها، زمینه‌ساز گسترش ریا و تزویر در جامعه بوده است:

چاکر نان پاره گشت فضل و ادب	علم به مکر و به زرق معجون شد
زهد و عدالت سفال گشت و حجر ^{۲۲}	جهل و سفه زرّ و دُرّ مکنون ^{۲۳} شد
از چه درآیی همی درون که چنین	مردمی از خلق جمله بیرون شد؟
فعل همه جور گشت و مکر و جفا	قول همه زرق و غدر و افسون شد

(همان: ۷۸)

ناصرخسرو بر رفتارهای ریاکارانه مردمان و ناهمخوان بودن سخن و عمل آنان انگشت می‌گذارد و مخاطبان خود را به یکسان کردن این دو فرا می‌خواند:

با عمل مر قول خود را راست دار	این چنان باید که باشد آن چنین
مر مرا آن ده که بستانی همان	گاه چُونی کُور و گاهی دوربین؟
داد خواهی، ور بخواهند از تو داد	پس به خاک اندر چه مالی پوستین؟

(همان: ۱۱۹)

۳-۵- ناصرخسرو و احیای هویت و آزادی ایرانیان

از آرمانها و آمال روشنفکران ایرانی تا حمله مغول تشخیص بخشیدن به «هویت سیاسی و فرهنگی» ایران بوده که همواره عواملی از جمله «تغییر ساختارها»ی اجتماعی و فرهنگی در نتیجه انتقال قدرت و حاکمیت غیر ایرانیان آن را تهدید و در آستانه نابودی قرار می‌داده.

یکی از تفکرات ناصرخسرو «حفظ هویت ایران در عالم اسلام، یا به عبارت دیگر، اسلام به اضافه ایران است که نطفه‌اش در همان صدر اسلام بسته شده... این جهتگیری که در عمل و بیان هر دو بارور شده بود نخستین سخنگوی خود را فردوسی یافت و دومین آن ناصرخسرو است.» (اسلامی ندوشن؛ ۱۳۵۵: ۳۵)

برای رسیدن بدین مقصود، ناصرخسرو درصدد ترویج و تبلیغ راهکارهایی است که به مدد آن بتواند اندیشه آزادیخواهانه و هویت‌بخشی در دو حوزه احیای فرهنگی و استقلال سیاسی محقق سازد. تفکرات سیاسی که در ستیز با سلطه سلجوقی و خلافت بغداد جلوه یافته است و بدان اشاره‌هایی رفت. اکنون نمونه‌هایی از تلاش او برای احیای هویت در حوزه فرهنگ ارائه می‌کنیم:

- ناصرخسرو، نژاد ایرانی را برای مخاطبانش یادآوری می‌کند و خود را از آزادگان (یعنی ایرانی خالص) می‌داند و به نژاد ایرانی و دهقانی خویش افتخار می‌کند... تأسف می‌خورد که سرزمین آزادگان اکنون به دست ترکها افتاده.

● چنین پیداست که در روزگار ناصرخسرو، فضل و ادب دستمایه چاکری و نان‌خوری در دستگاه شاهان سلجوقی شده بوده و از سوی دیگر، تعصب و سختگیریهای مذهبی فرمانروایان سلجوقی و خلفای عباسی و مردود دانسته شدن دیگر ادیان و مذاهب، و ملحد و کافر شمرده شدن پیروان آنها، زمینه‌ساز گسترش ریا و تزویر در جامعه بوده است:

چاکر نان پاره گشت فضل و ادب	علم به مکر و به زرق معجون شد
زهد و عدالت سفال گشت و حجر	جهل و سفه زرّ و دُرّ مکنون شد

● از آرمانها و آمال روشنفکران ایرانی تا حمله مغول، تشخص بخشیدن به «هویت سیاسی و فرهنگی» ایران بوده است که همواره عواملی از جمله «تغییر ساختارها»ی اجتماعی و فرهنگی در نتیجه انتقال قدرت و حاکمیت غیر ایرانیان آن را تهدید می کرده و در آستانه نابودی قرار می داده. یکی از تفکرات ناصر خسرو «حفظ هویت ایران در عالم اسلام، یا به عبارت دیگر، اسلام به اضافه ایران است که نطفه اش در همان صدر اسلام بسته شده... این جهتگیری که در عمل و بیان هر دو بارور شده بود نخستین سخنگوی خود را فردوسی یافت و دومین آن ناصر خسرو است.»

گذشته از بیگانگی، مخالفت او با ترکها بدان سبب است که می بیند به کمک همداستان غیر ایرانی خود (دستگاه خلافت بغداد) انحطاط عقیدتی و فرهنگی با خود آورده اند. به همین علت از عصر سامانیان که واجد سامان بهتری بوده است؛ با حسرت یاد می کند.

جهاننا من از تو هراسان ازانم
بر آزادگان کبر داری ولیکن
که بس بد نشانی و بد همنشینی
ینال^{۲۵} و تگین را ینال و تگینی

(همان: ۱۶)

... [و نیز]:

«خراسان زال سامان چون تهی شد
همه دیگر شدش احوال و سامان»

(همان: ۱۰۸)

بنابراین فرمانروایان سلجوقی را دونانی می نامد که سرزمین آزادگان ایرانی را مأوای خود ساخته و با ستمکاری و تحمیل بدبختی به مردمان به امارت رسیده اند:

خراسان جای دونان گشت، گنجد
که اوباشی همی بی خان و بی مان
به یک خانه درون، آزاده با دون؟
درو امروز خان گشتند و خاتون

(همان: ۱۴۴)

– از دیگر جلوه های ایرانگرایی ناصر خسرو، یادکرد نیک او از شاهان گذشته ایران و توجه به فرهنگ و پیشینه های تاریخی ایران از زبان شخصیت های بزرگ دینی و مذهبی است. برای نمونه، از زبان زرتشت به بیان اندیشه های خود می پردازد:

گردن از بار طمع لاغر و باریک شود
این نبشته ست زرادتشت سخن دان در زند

(همان: ۴۰۳)

و در قصیده ای دیگر، پس از اشاره به کژدمان سیاسی و عقیدتی، از شاهان و بزرگان و درفش کاویانی و ویژگی های ایرانی از دست رفته با حسرت یاد می کند:

کوت فریدون و کجا کیقباد؟
سام نریمان کو و رستم کنجاست
کوت خجسته علم کاویان؟
پیشرو لشکر مازندران؟
بابک ساسان کو و کو اردشیر؟
کوست؟ نه بهرام نه نوشیروان!

(همان: ۱۴)

ناصر خسرو، اسماعیلی مذهب است و پیروی از مذاهب شیعی را می توان نمونه ای از تلاش برای بازیافتن هویت ایرانی دانست. ناصر خسرو بعنوان «حجت» در جزیره خراسان مبلغ مذهب اسماعیلی است. «یکی از علل

روی بردن ناصر به فاطمیون مصر آن است که آنان از خانواده علی(ع) هستند. وی در امر ولایت طرفدار «نسب» است که از آئین شهریاری [ایران] تأثیر دارد. براین عقیده است که جز فاطمیان خاندانی نمی‌تواند حق دین را ادا کند، و رمز آن را بگشاید و اگر ایرانیان از زیر سلطه بغداد بیرون آیند و به مصر بگردند، آزادی خود را باز خواهند یافت:

رو تو به سوی مفخر اولاد حیدری
کز فخر او شده است نکو نام اعتدال»
(اسلامی ندوشن، ۱۳۵۵: ۵۴-۳۵)

- در روزگاری که زبان عربی، زبان نوشتاری دربارها بوده و متون علمی به عربی نوشته می‌شده، ناصر خسرو نگاهی ستایش‌آمیز و از سر احترام به زبان فارسی دارد:

من آنم که در پای خوکان نریزم
مر این قیمتی دُر لفظ دری را
(ناصر خسرو، ۱۳۷۸: ۱۴۳)

- برای دستیابی به آزادی و تحقق بخشیدن به هویت ایرانی، بر دانایی تأکید می‌ورزد؛ چه، دانایی پرده جهل را از برابر دیدگان کنار می‌زند و مایه دیدن و شناخت حقایق می‌شود. از دید او، با دانش می‌توان بر چرخ گردون چیره شد و به جاودانگی رسید:

سر از چرخ نیلوفری برکشیم
به دانش رگ مرگ و زنگار جهل
به دانش که داننده نیلوفریم
ز بُن بگسلیم و ز دل بستیریم
(همان: ۵۰۴)

در نگاه روشنگرانه ناصر خسرو، دانایی، زمینه‌ساز رهایی و آزادی است؛ نادانی برابر با نیستی و عامل همه بدبختیها و موجب در «کمینگی ماندن» آدمی است و دانایی موجب بودن‌ها و هست‌ها و رهایی از بارهای گران است که بر دوش انسان و اجتماع گذاشته شده است:

جهل مانند نیست و علم چو هست
جهل چون درد و علم چون درمان
هست مانند به علم دانا مرد
نیست گردد به جاهلی نادان
جهد کن تا ز نیست هست شوی
برهانی روان ز بار گران
(همان: ۲۴۲-۲۴۱)

۴- بهره سخن

زمانه ناصر خسرو، روزگار فرمانروایی سیاسی سلجوقیان غیر ایرانی و حاکمیت سیاسی - فکری خلفای عباسی بر ایران بوده است؛ روزگاری که ساختارهای فرهنگی و نظامهای ارزشی بویژه هویت ایرانی در معرض خطر نابودی و دگرگونی بود. ناصر خسرو روشنفکری مبارز و متعهد به جامعه بود. او با ارائه دیدگاههای سیاسی و اندیشه‌های

● ناصر خسرو، نژاد ایرانی را برای مخاطبانش یادآوری می‌کند و خود را از آزادگان (یعنی ایرانی خالص) می‌داند و به نژاد ایرانی و دهقانی خویش افتخار می‌کند... تأسف می‌خورد که سرزمین آزادگان اکنون به دست ترکها افتاده. گذشته از بیگانگی، مخالفت او با ترکها بدان سبب است که می‌بیند به کمک همداستان غیر ایرانی خود (دستگاه خلافت بغداد) انحطاط عقیدتی و فرهنگی با خود آورده‌اند. به همین علت از عصر سامانیان که واجد سامان بهتری بوده است؛ با حسرت یاد می‌کند.

● از دیگر جلوه‌های ایرانگرایی ناصر خسرو، یادکرد نیک او از شاهان گذشته ایران و توجه به فرهنگ و پیشینه‌های تاریخی ایران از زبان شخصیت‌های بزرگ دینی و مذهبی است. برای نمونه، از زبان زرتشت به بیان اندیشه‌های خود می‌پردازد:

گردن از بار طمع لاغر و باریک شود این نبشته‌ست زرادتشت سخن‌دان در زند
و در قصیده‌ای دیگر، پس از اشاره به کژدمان سیاسی و عقیدتی، از شاهان و بزرگان و درفش کاویانی و ویژگی‌های ایرانی از دست‌رفته با حسرت یاد می‌کند:

کوت فریدون و کجا کیقباد؟ کوت خجسته علم کاویان؟
سام نریمان کو و رستم کجاست پیشرو لشکر مازندران؟
بابک ساسان کو و کو اردشیر؟ کوست؟ نه بهرام نه نوشیروان!

دینی خود و تبلیغ ارزش‌های والای انسانی، رسالت روشنگری را به درستی به انجام رساند. او آزادیخواهی بوده است که در پی روشنگری‌هایش، به اتهام بددینی مهدورالدم دانسته شد و در غربت چشم از جهان فرو بسته است. ناصر خسرو روشنفکری انسانگرا بوده که اصالت و اعتبار آدمی را در توانایی‌های فردی و فضایل او می‌دانسته است، نه نژاد و تبار؛ عقل را مایه شناخت نیک و بد می‌دانسته و همواره مردمان را برای تشخیص درست از نادرست و پرهیز از لغزشها بدان رهنمون می‌شده است. ناصر خسرو برای دیگر ادیان و آیینها احترام قائل بوده و سختگیریهایی دینی را محکوم می‌کرده است.

پاره‌ای از نمودهای روشنفکری او در دیوان قصاید:

با بیباکی خلفای عباسی را فرعونان زمان نامیده و خلافتشان را نامشروع دانسته است. بی‌اعتقادی فرمانروایان سلجوقی به اسلام را برنموده و سرکوب‌های دینی و فشارهای اقتصادی بر مردمان از سوی آنان را محکوم کرده است؛ به پاره‌ای گروهها و لایه‌های اجتماعی تاخته است: درباریان، دانشمندان علم فروش و قاضیان رشوت‌ستان، عالمان عوام‌فریب، شاعران درباری، کسانی که خود را در لباس صوفیان جای می‌دادند، مردمان نادان و...
ایمان بدون شناخت را بی‌ارزش و گاه مایه هلاکت انسان دانسته و پذیرفتن کورکورانه مقولات را به باد تمسخر گرفته است. در پی آشکار کردن نظام‌های ارزشی و دور شدن ارزشها از ساختار طبیعی‌شان، نشان دادن خرافه‌های عقیدتی و گسترش ریاکاری و... بوده است.

ناصر خسرو بر آن بوده است که آزادیخواهی و هویت بخشی را در دو حوزه احیای فرهنگی و استقلال سیاسی محقق سازد؛ اندیشه‌ای سیاسی که در ستیز با سلطه سلجوقیان و خلافت بغداد بر ایران، نمود یافته است. در زمینه فرهنگ، به زبان فارسی و نژاد ایرانی و تبار دهقانی خویش می‌بالد و افسوس می‌خورد که سرزمین آزادگان به دست انیرانیان افتاده است. در روزگاری که زبان عربی، زبان نوشتاری دربارها بوده و متون علمی به عربی نوشته می‌شده، نگاهی از سر احترام و ستایش‌آمیز به زبان فارسی داشته است.

پی‌نوشت:

۱. احمدی، ۱۳۸۷: ۳۶ به بعد

2. Antonio Gramsci (1891-1937)

۳. «واژه‌ی Humanism» یا «Humanismus» که امروزه به کار می‌رود از واژه «Humanista» برگرفته شده است که در دوران رنسانس به کار می‌رفت و به آموزگاران و دانشجویان علوم انسانی اشاره داشت. این واژه، خود از اصطلاح قدیمی‌تر «Studi a

"unmanistaties" برگرفته شده است. در سده‌های نخستین مسیحی این واژه لاتینی، به معنی مطالعه متون شرک‌آمیز مرتبط با روم و یونان پیش از پیدایش مسیحیت بود... در آن زمان این واژه به یک برنامه آموزشی از جمله توجه به معانی، بیان، بدیع، تاریخ و فلسفه باستان برمی‌گشت. (توکلی؛ ۴۵:۱۳۸۲) ولی ادبیات کلاسیک به خودی خود هدفی به‌شمار نمی‌آمد؛ بلکه بعنوان بیان کننده عشقی ژرف‌تر به انسان و طبیعت مطرح می‌شد و بیش از همه به معنای توسل جستن به روح آن بود. ادبیاتی که ادعای خودمختاری و خودرهبری آدمی را توجیه می‌کرد.

«متفکران و نویسندگان بعدی رنسانس نیز واژه "Humanista" را به کار برده و از آن معنایی گسترده‌تر اراده می‌کردند. رفته‌رفته اندیشمندان شاخص این دوران به کمک ذهن برای کشف و دریافت حقایق، ارج بسیاری نهادند؛ میکِل آنژ، اِراسموس، لئوناردو داوینچی، میکِل سروانتس و بسیاری دیگر طالب جستجوی «حقیقت نامقید» بودند و بر توان فردی انسانها برای دریافت حقایق تأکید فراوان داشتند.» (همان، ۴۶-۴۵)

4. Marie Arouet Voltaire (1694-1778)

5. Epicurus (341-271 B.C.)

6. Individualism

7. Titus Burckhardt (1908-1984)

8. Picodella Mirandola (1463-1494)

9. Rationalism

10. Karl Jaspers (1883-1969)

۱۱. toleranz «واژه «تُلرانس»، [از] مصدر "tolerare" در اصل، بار معنایی منفی دارد و مُبیین «چیزی بر خود هموار کردن» و «مجال دادن» است. واژه تُلرانس در سده شانزدهم در ارتباط با پدیده شکاف میان مذاهب مسیحی، از زبان لاتینی و فرانسوی وام گرفته شد. با توجه به چنین پیشینه‌ای، این واژه در وهله نخست به معنای تحمل عقاید دینی دیگران بود. در سده‌های شانزدهم و هفدهم، تساهل دینی به مفهومی حقوقی مبدل شد: قوانینی در مورد برخورد کارگزاران حکومتها و دینداران وضع شد که آنها را مجبور به رفتاری از روی تساهل با اقلیتهای دینی می‌کرد... همچنین، اندیشه‌های گوناگون فلسفی برای توجیه تساهل دینی در سده‌های هفدهم و هیجدهم خواهان به رسمیت شناختن آزادی دینی برای دیگران بودند.» (هرش، ۱۳۸۷:۱۱۵)

۱۲. نال: نی میان تهی، از ادوات موسیقی یا ناله و فغان.

۱۳. هرب: گریختن، فرار کردن.

۱۴. آهون: رخنه و راه و حفره‌ای که در زیر زمین حفر کنند، نقب. (فرهنگ معین)

۱۵. رافضی: اصطلاح سنیان درباره شیعه به علت ترک رای صحابه در بیعت با خلیفه اول و دوم

۱۶. قِرمطی: از غلات شیعه که به هفت امامی مشهورند.

۱۷. فریغونیان: امیران فریغونی خوارزم، آل فریغون. (لغت‌نامه دهخدا)

۱۸. گوزگانان: ناحیتی از خراسان... که مشرق آن حدود بلخ است و تخارستان تا حدود بامیان و جنوب وی آخر حدود غور است. (لغت‌نامه دهخدا)

● در روزگاری که زبان عربی، زبان نوشتاری دربارها بوده و متون علمی به عربی نوشته می‌شده، ناصرخسرو نگاهی ستایش‌آمیز و از سر احترام به زبان فارسی دارد:
من آنم که در پای خوکان نریزم مر این قیمتی دُر لفظ دری را

۱۹. فوطه: پارچه‌ای که بالای خوان می‌اندازند. (فرهنگ معین)
۲۰. طیلسان: جامه گشاد و بلند که به دوش اندازند، ردت، نوعی ردت و فوطه که عربان و خطیبان و قاضیان و کشیشان مسیحی بر دوش اندازند. (فرهنگ معین)
۲۱. سفال: پست شده، بی‌قدر. (فرهنگ معین)
۲۲. حَجْر: به ضم و فتح اول، بازداشتن و بازداشتن کسی را از تصرف در مال خود به علتی شرعی (لغت‌نامه)
۲۳. سفه: نادانی، کم‌خردی. (فرهنگ معین)
۲۴. مکنون: پنهان داشته شده.
۲۵. ینال: ولیعهد، نایب‌السلطنه، هر رئیسی از رؤسای ترک اعم از سلاطین و دهقانان ینالی است. (لغت‌نامه)

منابع

- احمدی، بابک (۱۳۸۷)؛ کار روشن‌فکری؛ تهران: نشر مرکز. چ دوم.
- اخلاق، حسن (۱۳۸۸)؛ سنت روشنگری در اسلام و غرب؛ تهران: امیرکبیر. چ نخست.
- ارتگای کاست، خوسه (۱۳۷۶)؛ انسان و بحران؛ ترجمه احمد تدین؛ تهران: علمی فرهنگی. چ. نخست.
- اسلامی ندوشن، محمد علی (۱۳۵۵)؛ «پیوند شعر و فکر نزد ناصر خسرو»؛ در مجموعه مقاله‌های یادنامه ناصر خسرو؛ مشهد، دانشگاه فردوسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی: ۳۱-۵۹
- برونوفسکی، ج و مازلیش، ب (۱۳۸۷)؛ سنت روشن‌فکری در غرب؛ ترجمه لیلا سازگار؛ تهران: آگاه، چ دوم.
- بومر، فرانکلین لوقان (۱۳۸۵)؛ جریانهای بزرگ در تاریخ اندیشه غربی؛ ترجمه حسین بشیریه؛ مرکز بازشناسی اسلام و ایران، تهران: نیلوفر، چاپ سوم.
- توکلی، غلامحسین (۱۳۸۲)؛ «اومانیسیم دینی و اومانیسیم سکولار» فصلنامه علمی و ترویجی دانشگاه قم؛ ۱۷، ۱۸ (۵)، پاییز و زمستان: ۴۵-۶۴.
- دهخدا، علی اکبر (۱۳۳۷)، لغت‌نامه، دانشگاه تهران: مؤسسه دهخدا.
- دیوس، تونی (۱۳۸۶)؛ امانیسیم، ترجمه عباس مخبر؛ تهران: نشر مرکز چ سوم.
- زرین‌کوب، عبدالحسین (۱۳۸۴)؛ با کاروان حله؛ تهران: علمی. چ چهاردهم.
- سارتر، ژان پل (۱۳۸۵)؛ در دفاع از روشن‌فکران؛ ترجمه رضا حسینی؛ تهران: نیلوفر. چ دوم.
- سعید، ادوارد (۱۳۸۳)؛ نشانه‌های روشن‌فکران؛ ترجمه محمد افتخاری؛ تهران: آگاه. چ دوم.
- صفا، ذبیح‌اله (۱۳۸۱)؛ تاریخ ادبیات در ایران؛ ج ۲؛ تهران: فردوس. چ پانزدهم.
- کاسیرر، ارنست (۱۳۸۹)؛ فلسفه روشنگری؛ ترجمه یداله موقن؛ تهران: نیلوفر. چ سوم.
- لطفی، نقی و محمد علی علیزاده، (۱۳۸۶)؛ تاریخ تحولات اروپا در قرون جدید؛ تهران: سمت، چ چهاردهم.
- معین، محمد (۱۳۸۱) فرهنگ فارسی؛ تهران: امیرکبیر.
- ناصر خسرو، ابومعین (۱۳۷۸)؛ دیوان اشعار؛ به تصحیح مجتبی مینوی و مهدی محقق؛ تهران: دانشگاه تهران. چ پنجم.
- هرش، سیلیویا (۱۳۷۸)؛ تساهل و عقلانیت در اسلام از دیدگاه لسینگ؛ ترجمه الهام حسینی و فریده فرنودفر؛ قم: دانشگاه ادیان و مذاهب.